تمایز میان نور و نار در قرآن و عرفان اسلامی
و تأثیر آن بر مفهوم و کاربرد رنگ در نگارگری اسلامی - ایرانی

حسن بُلخاری قِهی*

چکیده: رویکرد شگرف حکما و عرفای مسلمان به نور و رنگ، معانی لطیف و مفاهیم ظریفی از این عناصر هنری ارائه نمود که در آثار شگفت و متعالی هنرمندان ایرانی ـ اسلامی به کمال ظهور یافت. در این میان تأکید قرآن بر تمایز میان نور و نار و نیز بازتاب کامل این معنا در ذوق و عقل و تخیل حکما و عرفای مسلمان، دست‌مایه‌ای عمیق در دست هنرمندان مسلمان نهاد که در آثار خود معانی لطیف، روحانی و آسمانی را با رنگ‌های شفاف، براق، نرم و مواج (با توجه به سبکی و روانی آن‌ها و مهم‌تر فقدان بُعد در نور) و مفاهیم غیر لطیف را با رنگ‌هایی غلیظ و شدید به تصویر کشند.

این مقاله با روش تحلیلی ـ تفسیری ابتدا به بررسی تمایز میان نور و نار در قرآن و سپس در آرای حکما و عرفایی چون شیخ اشراق و علاءالدوله سمنانی (با تأکید بر *رساله نوریه* او) پرداخته و آن‌گاه بازتاب این معنا را در برخی از مهم‌ترین نگاره‌های تاریخ نگارگری اسلامی (به‌ویژه شعلهٔ فروزان اطراف سر معصومین علیهم‌السلام) و نیز نگاره‌هایی که آتش در آن‌ها حضور دارد، مورد توجه قرار می‌دهد. فرض بر این است که بنا به نوع کارکرد آتش، رنگ‌ها جلوهٔ نوری و ناری یافته‌اند.

کلیدواژه‌ها: قرآن، نگارگری اسلامی، نور، نار، عرفان اسلامی

---

* استاد دانشگاه تهران e-mail:Hasan.Bolkhari@ut.ac.ir

دریافت مقاله:۱۳۹۴/۱۲/۹؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۱/۲۴

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

مقدمه:

هنر، بازتاب ایده‌ها و عقاید حاکم بر یک فرهنگ، جهان‌بینی و اندیشه جاری در تمدن‌های بشری است. گرچه در یکی دو قرن گذشته ظهور و به بار نشستن اومانیسم و اصالت انسان آن هم مبتنی‌بر نوعی فردگرایی[1] و پرهیز از اصولی کامل و جامع که رشتهٔ پیوند انسان‌ها با هم باشد، سبب ظهور مکتب‌ها و مشرب‌های فردی و خصوصی شد، اما دست‌کم در جهان‌بینی‌های شرقی و به‌ویژه سنتی (به‌معنای دقیق و درست کلمه) هنر و ادب، همچنان جلوه‌های جمال و جلال الهی و اصول دینی در بستر تمدن‌های دینی هستند.

هنر اسلامی – ایرانی پس از گرایش ایرانیان به اسلام و پذیرش اصول و قواعد این دینِ تازه، توسط ایرانیان ظهور و تکوین یافت. گریز از تجسد و بازنمایی صور معقول و تجریدی در فرم‌های تجسمی و درعین‌حال تأکید بر نظر و سیر در طبیعت از منظر معرفتی و جمال‌شناختی، رویکرد تازه‌ای در هنر ایرانی پدید آورد. این معنا در کنار تأکید این دین تازه بر تأمل در سنت‌های ملل دیگر و بهره بردن از مبانیِ مبتنی‌بر فطرت الهی انسان‌ها در این تمدن‌ها، شکوفایی و تجلی بی‌مانندی از ذوق و زیبایی آفرید که ظهور شاهکارهای هنری از جملهٔ نتایج مبارک آن است. در این میان جِدّ و جهد هنرمندان و صنعتگران ایرانی در رجوع به مبانی و منابع دینی، حکمی و عرفانی مجموعه هنرهایی آفرید که در فرم و محتوا خود را مقید به پیروی و تبعیت از اصول دینی و فرهنگی می‌دانست. در این میان قرآن که به عنوان کلام الهی دربردارندهٔ تمامی اصول و قواعد اسلامی و مرجع نهایی تمامی اقشار مسلمانان در پی‌ریزی اصول علمی و عملی هر ایده و حرفه‌ای محسوب می‌شد، بنا بر نوع کاربرد رنگ‌ها در نگارگری نیز می‌توانست مؤثر بر کاربرد رنگ و مهم‌تر، عناصر اصلی آن چون نور و نار باشد. سخن اول شرح این دو اصطلاح بنیادی در قرآن است.

الف: نور و نار در قرآن

در قرآن کریم نزدیک به یکصدوپنجاه بار اصطلاح نار در صورت‌هایی چون «النار» و «ناراً»، مورد استفاده واقع شده که مهم‌ترین و وسیع‌ترین نوع کاربرد آن در ارتباط با دوزخ و صفت سوزندگی و احراق آن، به‌ویژه دربارهٔ بدکاران، گناهکاران و سیاهکاران است. اصطلاحاتی چون «اصحاب النار»

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

و «عذاب النار» پرکاربردترین اصطلاحات مرکب «نار» در قرآن و اصطلاحاتی چون «نار جهنم» و «مأواهم النار» از رایج‌ترین اصطلاحات قرآن در این صدوپنجاه بار کاربرد است.

بدون هیچ‌گونه تردیدی کاربرد مطلق نار در قرآن، کاربردی در راستای انجام عذاب الهی است و آتش، ابزار و اسباب این عذاب. به‌عبارت‌دیگر، تأمل اولیه در آیاتی که نار در آن‌ها استفاده شده، به‌روشنی نشان می‌دهد نار در قرآن صفت نوری ندارد و در مواردی به عنوان نقطهٔ مقابل آن کاملاً مورد توجه و تأکید است، چنان‌که حتی در آیهٔ مشهور سورهٔ نور تأکید می‌شود نور در افروخته شدن شجرهٔ مبارکه، نیازمند مسّ و لمس ناری نیست. شاید اشارت و کنایت به این نکته بنیادی که: نار می‌تواند بهره‌مند از نور شود اما نور از نار خیر: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَوةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (نور: ۳۵)؛ خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره ای درخشنده. از روغن درخت پر برکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد هرچند آتش به آن نرسیده باشد. نوری افزون بر نوری دیگر. خدا هر کس را که بخواهد بدان نور راه می‌نماید و برای مردم مثل‌ها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است.

تنها در یک مورد خاص و بسیار شگفت‌انگیز نار در جایگاه نور ظاهر می‌شود و آن واقعهٔ حضور موسی(ع) در کوه طور، و گذر از مسیری ظلمانی و تاریک به هنگام بازگشت به مصر همراه با خانوادهٔ خویش است. آن‌گاه که در سردی و ظلمت آن شب از دور آتشی می‌بیند و اهل بیتش را وامی‌گذارد تا از بلندی طور، قطعه یا جرعه‌ای آتش بیاورد؛ آتشی که به نظر می‌رسد بسیار خاص است. گرچه هنگام حضور در بلندی طور، به دو روایت، هم شجره می‌بیند و هم نار.

این دو روایت به نقل از قرآن چنین است:

روایت اول، بیانگر ظهور نار است:

«إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ* فَلَمَّا جَاءهَا نُودِيَ أَن بُورِكَ مَن فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (نمل: ۸-۷)؛ موسی به

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

خانوادهٔ خود گفت : من از دور آتشی دیدم ، زودا که از آن برایتان خبری بیاورم یا پاره آتشی. شاید گرم شوید. چون به آتش رسید، ندایش دادند که برکت داده شده، آن که درون آتش است و آن که در کنار آن است. و منزه است خدای یکتا، آن پروردگار جهانیان.

و روایت دوم، بیانگر ظهور شجره: «فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ * فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِن شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَن يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (قصص: ۳۰-۲۹)؛ چون موسی مدت را به سر آورد و با زنش روان شد، ازسوی طور آتشی دید. به کسان خود گفت: درنگ کنید. آتشی دیدم. شاید از آن خبری یا پاره آتشی بیاورم تا گرم شوید. ون نزد آتش آمد، از کنارهٔ راست وادی در آن سرزمین مبارک، از آن درخت ندا داده شد که: ای موسی من خدای یکتا پروردگار جهانیانم.

چنانچه صریح آیات اشاره دارد خداوند در این دو آیه هم به‌صورت شجره‌ای نمادین دربرابر دیدگاه موسی(ع) ظاهر می‌شود و هم به صورت نار، زیرا در سوره نمل بیان می‌شود «برکت داده شده، آن که درون آتش است و آن که در کنار آن است» (نمل: ۸)، و نیز روایتی که تورات در سِفر خروج، باب سوم آورده است: «ناگهان فرشته خداوند چون شعله آتش از میان بوته‌ای شعله‌ور است، ولی نمی‌سوزد، با خود گفت: عجیب است چرا بوته نمی‌سوزد؟ پس نزدیک رفت تا علتش را بفهمد. وقتی خداوند دید که موسی به بوته نزدیک می‌شود از میان بوته ندا داد موسی! موسی!» (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر خروج، باب سوم).

چنان‌که می‌بینیم در دو آیه مذکور، که هر دو روایت یک واقعه‌اند، نار و شجره ظاهر می‌شوند که در ترکیب این آیات و نیز متکی بر روایات و احادیث معصومان علیهم‌السلام، شجره‌ای ناری و ملون به انواع رنگ‌های دل‌انگیز، جمالی و متعالی است؛ معنایی که تورات نیز بدان اشاره دارد.

تنها کاربرد نوری نار در قرآن، همین واقعه و به‌ویژه آیهٔ هشت سورهٔ نمل است. البته مورد دیگری نیز وجود دارد که در آن آتش مورد خطاب مستقیم حق قرار می‌گیرد تا بر ابراهیم(ع) سرد و سلامت باشد: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ» (انبیا: ۶۹)؛ گفتیم ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش»که در عین تأکید بر صفت احراق و سوزانندگی آن، مأمور می‌شود تا بر ابراهیم سرد و سلامت باشد. اما این آیه نقیض آن اصل کلی که در همه جای قرآن نار، صفت ناری

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

داشته (و نه نوری) نیست اما تنها کاربردی که می‌تواند این اصل را نقض کند همان واقعهٔ حضور موسی(ع) در کوه طور است، لیکن با تأمل و تحقیق مشخص می‌شود که گرچه اصطلاح صریح نار در فراز «أَن بُورِكَ مَن فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا» (نمل: ۸)؛ ذکر گردیده اما هم در این آیه و هم در آیه‌ای که اشارت به ظهور حق در شجره دارد این ظهور، ظهوری نمادین و تمثیلی است و نه عینیت یافتن در جهان خارج. کما اینکه علامه طباطبایی در تفسیر *المیزان* درخت را حجابی می‌داند که خدای تعالی از ورای آن با موسی سخن گفت: «البته این احتجاب به‌معنایی بوده که لایق ساحت قدس او باشد احتجابی که با احاطهٔ او بر همه‌چیز منافات نداشته باشد»(طباطبایی، ۱۳۶۶، ج۱۶: ۴۶). به‌عبارتی اولاً اگر از نگاه موسی مسئله مورد توجه قرار گیرد وی در سه آیه از آیات شریف قرآن از اصطلاح «آنست» یا «آنس» استفاده کرده که بدین معناست: به نظرش رسیده آتشی در آنجا هست و البته بنا به طلب او در آن موقعیت مخصوص (که کاروان کوچک او راه گم کرده و سردی و تاریکی نیز بر وحشت آنان افزوده) اشارت به وجه حرارت و روشنایی آتش، بیشتر مورد تأکید است و این می‌تواند از وجه نوری آن بکاهد. ضمن اینکه اگر محور، نظر موسی باشد در اصل، این نظر و احساس اوست و الزاماً بدان معنا نیست که به حقیقت ناری بوده یا حق در صورت نار ظاهر شده است. گرچه صراحت حضور نار در آیهٔ هشت سورهٔ نمل تردیدی در تمثل ناری حق نمی‌گذارد.

لیکن چنان‌چه اشاره کردیم آیهٔ شریفه: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ» (شوری:۵۱) به‌روشنی مؤید این است که: «هیچ بشری را نرسد که خدا جز به وحی یا از آن سوی پرده، با او سخن گوید. یا فرشته‌ای می‌فرستد تا به فرمان او هرچه بخواهد به او وحی کند. او بلندپایه و حکیم است.

و حق بر هیچ بنده‌ای به‌صراحت ظاهر نمی‌شود. دلیل مطلق بر تصدیق و تأیید این معنا افزون‌بر نص شریفی که بیان شد طلب همین پیغمبر (حضرت موسی) است آن‌گاه که در طور رؤیت خداوند را طلب می‌کند ولی ندای «لن‌ترانی» می‌شنود:

«وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ موسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

قَالَ سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ» (اعراف: ۱۴۳). و چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: ای پروردگار من، بنمای، تا در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد. چون به هوش آمد گفت: تو منزهی به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.

و یا صراحتی که در حدیث نورانی: «اِنّ لِلّه سَبْعینَ ألفَ حِجابٍ مِن نُورٍ و ظُلمةٍ لَو کَشَفَها لَأحْرَقَتْ سُبَحاتِ وَجهِهِ ما أدرَکَهُ بَصَرُهُ ...»[۲] وجود دارد که خود بیانگر آن است: هیچ چشمی در مقام جسمانی قادر به رؤیت پروردگار نیست. بنابراین آنچه در طور جلوه کرد صورت‌های نمادینی است که موسی را در ادراک کُنه حقیقت راهبر بوده است و نه اینکه حقیقتاً نور در آنجا صفت ناری داشته، بلکه دقیق‌تر، ظهور ناری در کسوت شجره رخ نموده است و این ظهور بنا به آن است که حق، به هر صورتی که بنده در جان خالص خود حق را تصور کند ظاهر می‌شود (با توجه به اینکه موسی در دل شب، طالب آتش و روشنایی بود برای غلبه بر ظلمت و سردی شب و مهم‌تر یافتن راه).

خلاصه اینکه به غیر از آیهٔ مذکور که آن‌هم به دلیل ظهور نمادین و نیز غلبه فاعلیت ناظر بر عینیت منظور، نار صفت نوری دارد در بقیه موارد نار صفت احراقی دارد و نور صفت اظهاری و به یک عبارت همچنان که عرفا و حکما در این باب به تفصیل سخن گفته‌اند نور، اسمُ مُظهِر است که به‌واسطهٔ آن همه‌چیز ظاهر می‌شود. نکتهٔ مهم و بنیادی اینکه، وجود معنای فوق در قرآن سبب گردید در قلمرو عرفان و سپس هنرِ متأثر از این عرفان، الوان نوری و الوان ناری از هم متمایز گردند. لیک پیش از بیان این معنا و شرح آن بر بنیاد *رساله نوریه* علاءالدوله سمنانی، ضروری است به تفسیر نور و نار در آرای شیخ شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق) و نوع رویکرد خاص او (ازاین‌رو که مهم‌ترین فیلسوف نوری ایران است) نگاهی داشته باشیم.

ب: نور و نار در آرای شیخ اشراق

چنان‌که می‌دانیم حکمت شیخ اشراق بر بنیاد نور و مراتب آن قرار دارد؛ مراتبی که مصدر و منشأ اول آن حضرت نورالانوار و نورِ اولِ صادر از آن، یعنی نور اقرب یا بهمن است. شیخ اشراق

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

ازجمله حکمایی است که چون افلاطونیان جهان را نسخه‌ای از جهان بالا می‌داند یعنی هر جزیی از اجزای عالم یا موجودی از موجودات این جهان صورتی از صور نوریه عوالم فوقانی هستند. از دیدگاه این حکیم اشراقی چه انوار ذاتی (چون عقول و نفوس) و چه انوار عرضی (همچون خورشید و ستارگان و آتش) همه شریف‌اند زیرا فروغ یا شعاعی کوچک از نور اعظم یا نورالانوارند. شیخ بنا به نظریه عکس که نار را جلوهٔ نور می‌داند و نیز بنا به کارکردهای ویژه آتش در این عالم، از برای نار شرافت قائل است. از دیدگاه شیخ اشراق نار دارای کارکردها و صفاتی چون عالی‌ترین حرکت‌ها و تام‌ترین حرارت‌هاست. نار نزدیک‌ترین عنصر به ذات حیات و اشبه موجودات به نور است و یار و معاون انسان در تاریکی‌ها و دارای تام‌ترین جلوه‌های قهر و جبروت. شیخ نار را برادر اسفهبد یا نور مدبر انسان‌ها می‌داند و نیز ازجملهٔ فرشتگانی که خلافت حق در زمین به‌واسطهٔ او تمام می‌شود و دقیقاً از همین رو ایرانیان باستان به آن توجه می‌کردند و تمامی نورها را واجب التعظیم می‌دانستند.[۳]

صاحب *رساله انواریه* (در شرح *حکمة الاشراق*) در تفسیر این معنا می‌آورد:

چون آتش انوار از اجسام عنصریّه است، بنا بر آن ختم می‌کند فصل را به بیان کمالات او، و میل او به اجسام فلکیّه. و حرکت نمودن او به آن جانب ظاهر است که موجب شرافت او می‌شود، و زیادتی حرارت او نیز موجب شرافت اوست و استعانت، زیرا که حرارت موجب تلطیف است و قرب او به طبقه حیات به سبب حرارت اوست، و استعانت نمودن به او در تاریکی‌ها نیز ظاهر است که موجب غایت علّت است، و اشبه است از جمیع عناصر، [و موجب] شرافت او می‌شود. و آتش «اتمّ قهراً» است از عناصر دیگر، چه لطافت موجب غایت علّت است و اشبه است از جمیع عناصر به مبادی عالیه از جهت نورانیّت. و اخوت به نور اسفهبد به جهت اشتراک اوست به نور اسفهبد از وجوده. یکی نورانی است؛ دویم طلب مرتبه اعلی؛ سیّوم فیضان از عقل؛ چهارم اضائت عالم اجرام و ایثار نور بر غیر و بدان که حضرت نورالانوار که خالق جمیع اشیاء است موجد عوالم متعدّده است، و در عالم خلیفه معین نموده است که تدبیر آن عالم معوض به آن خلیفه است، و چنانچه عقل اول خلیفه عالم عقل است، و نفوس افلاک خلفای عالم افلاک، و نظایر آن خلفای عالم افلاک مثالی، و نفوس بشری و اشعه کوکبی در این عالم. ظاهر است که جمیع حوادث از آثار آن است و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

خلافت انسان در این عالم ظاهر است و جمیع صناعات و علوم از نفوس انسان در این عالم [م] ظاهر است. قال جل جلاله: «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً» و قوله، جل ذکره: «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ» دلیل واضح است بر خلافت انسان در این عالم. و اما خلافت آتش در عالم بدان سبب است که آتش روشن‌کننده تاریکی‌ها و نفخ و هذه اشیاء ...و به اصلاح آورنده اغذیه فاسده است، پس حصّه‌ای از خلافت در وی هست و لهذا او را خلیفه صغری گفته‌اند. و از همین جهت که آتش أخ نور اسفهبد و خلیفه انوار و اشعهٔ الهی است در عالم عبادت، حکمای فارس که صاحب شریعت بوده‌اند توجه نمودند به او در اوقات عبادت (هروی، ۱۳۶۳: ۱۱۱).

این رویکرد نشان می‌دهد در کنار رویکرد قرآنی، نگاه خاص حکمایی چون شیخ اشراق نیز می‌توانست مبنایی برای مفهوم نور و نار باشد؛ نگاهی که با رویکرد عرفانی، آتش را جلوه‌ای از جلوات نور الهی می‌دانست و این البته با برخی از آیات قرآن (من‌جمله نارِ فروزانِ شجره کوه طور) کاملاً سازگار بود.

ب: تمایزرنگ‌های نوری و رنگ‌های ناری در *رساله نوریه* علاءالدوله سمنانی

به دلیل ضرورت اختصار در کلام و ازاین‌رو که یکی از محورهای تحقیق این مقاله، *رساله نوریه* علاءالدوله سمنانی است به یک مورد از متون و منابع عرفانی در باب تمایز نوری و ناری الوان در عرفان اسلامی یعنی همین *رساله نوریه*، اشاره می‌کنیم.

علاءالدولهٔ سمنانی (د: ۷۳۶ ق) که یکی از مهم‌ترین عرفای ایرانی است و در نفی نظریه وحدت وجود ابن‌عربی در نامه‌نگاری‌هایش با عبدالرزاق کاشانی شهرتی به‌سزا دارد و به یک عبارت واضع نظریه وحدت شهود است، در تأمل و توجه عرفانی به نور و رنگ، ادامه‌دهندهٔ راه نجم‌الدین کبری (د: ۶۱۸ ق) است. سمنانی در *رساله نوریه* که بیان سیر و سلوک منازل سالک است از رنگ‌ها در تبیین منازل بهرهٔ بسیار می‌برد. لکن در نگاه اول به نظر می‌رسد او متأثر از نگاه قرآنی و نظر حاکم بر اندیشهٔ اسلامی، الوان نوری و ناری را متمایز می‌گرداند. از دیدگاه او نار و الوان آن پیش از حضور سالک در ساحت روح حضوری بارز دارند اما پس از آنکه مرید و سالک، مسیر ملوّث و تلبیس‌گونهٔ نفس را واگذاشت و به ساحت روح رسید در آنجا الوان نوری ظاهر می‌شوند. مبانی مذکور سمنانی در *رسالهٔ نوریه* که در ذیل بدان اشاره می‌شود مؤید دقیق این معنا است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

او در این رساله ابتدا از صفت و ویژگی نور می‌گوید: «نور چیزی را می‌گویند که او خود را ببیند و داند، و همهٔ اشیا را بیند و داند، و بدو اشیا را توان دید و دانست. و این نور مطلق، صفت خاص حق است»(سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۰۲). و سپس با تقسیم نور به نور ارادت ارضی و نور ولایت سماوی، هردو صفت را از آن حق می‌داند. شاهد مثال او شریفه این آیه است: «اللّهُ نُورُ السَّمَوَتِ وَالْأَرْضِ»؛ «خدا نور آسمان‌ها و زمین است»؛ که تصویر ولایت سماوی اوست و روایت: «اولیایی تحت قبایی لایعرفهم غیری؛ دوستان من تحت قبای من پنهان‌اند و هیچ‌کس جز من آنان را نمی‌شناسد» که بیان نور ارادت ارضی اوست زیرا «نور ولایت را که صفت خاص اوست نتوان دید جز به نور ارادت که صفت ذات اوست»(سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۰۲). سمنانی سپس با تقسیم عالم در چهار سطح، برای هرکدام از این سطوح مصادیقی برمی‌شمرد:

مصادیق نور در غیب انفس روح، سر، دل و نفس هستند؛

در غیب آفاق، مصادیق نور ارواح ملک و جن هستند؛

و در شهادت انفس، نور باصره و قوای مدرکه مصادیق نورند؛

و نهایت در شهادت آفاق، آفتاب و ماه و ستارگان و چراغ و شمع و مشعله.

سپس سمنانی به ظهور نار و نور در صورت الوان می‌پردازد که در مسیر سالک و طی طریقت عارف رخ می‌نمایند. سالک در سیر خود پیش از آنکه به مرحلهٔ تجرد و قطع علایق از جهان مادی و دنیوی برسد با وجه ناری سروکار دارد همان که در آیات قرآن در قاموس عذاب و دوزخ نقش و کاربردی گسترده و بارز داشت درحالی‌که عارف با پشت سرگذاشتن این مرحله و ورود به ملکوت با الوان نوری مواجه می‌شود. این دقیقاً همان تمایز میان معنا و کارکرد نار و نور در قرآن است که در متون عرفانی ما نیز ظاهر می‌شود با این تفاوت که بنا به نسبت میان نور و رنگ، انوار در صورت الوان و رنگ‌ها آشکار می‌شوند؛ رنگ‌ها و الوانی که در بازتاب معانی مهم‌ترین نقش را در آثار هنری به‌عهده دارند. سمنانی سیر سالک و حضور آتش و رنگ‌های مکدّر و کبود در این مسیر را چنین شرح می‌دهد:

مقصود آنکه چون مرد سالک روی از غیب و شهادت آفاق بگرداند و از شهادت انفس نیز اعراض کند و روی به غیب انفس آرد، اول پرده‌ای که در نظر او آید، پرده مکدر باشد که پردهٔ غیب شیطان است. چنان‌که آتش‌زنه کلمهٔ **لا اله الا** *الله را بر سنگ*

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

دل زند و آتش خفی که در وی تعبیه است به ظهور آید و در حراقهٔ نفس افتد و به هیزم وجود او را مددی کند تا مشتعل شود، آن پردهٔ مکدر به کبودی نقل کند و هرچند آتش به قوت‌تر می‌شود و هیزم وجود از نداوت لقمات حظوظی خشک‌تر می‌گردد، الوان صافی‌تر و دود کمتر می‌شود. و چون لقمات به کل از حقوق باشد، دود نماند و بوی‌های خوش به مشام رسد و الوان منور در نظر آید و مشاهدهٔ روحانی اتفاق افتد. این مجموع که تقریر کردیم به برکت قوت ذکر و رعایت لقمه از نداوت حظوظ ظاهر گردد. و اختلاط الوان سرخ و سپید و کبود و زرد و سیاه و سبز در این مقام، از قوت آتش ذکر باشد، و ممکن که ذات ذکر از پس پرده‌ها بیرون آید نعره برآرد، یکی همی‌گوید: مرد باید که در این مقام مغرور نشود که این مقام مبتدیان ذاکر است (سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۰۳).

پیش از رسیدن سالک به ساحت حقیقی معنا و نیز به دلیل تلبیس حاکم بر جهان ماده، ممکن است هرگونه ظهوری بر جان سالک فرود آید؛ ظهوراتی که در آن آتش حق و آتش شیطان هر دو ظاهر می‌شوند:

دیگر آتشی که در طریقت بر سالک ظاهر شود نامحصور است اما آنچه از آنجا عبارت توان کرد آتش حق است و آتش ذکر است و آتش عشق است و آتش شوق است و آتش شیطان است و آتش غضب است. و آتشی است که وجود به نیت انسانی از آن مرکب است (سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۰۳).

و اگر سالک پیری برنگزیند که به‌واسطهٔ او بر این تلبیسات فائق شود چه‌بسیار که فریب شیطان خورد و ابلیس چه تصرف‌ها که در جان و دل او نکند:

و تمییز میان هر یکی از این آتش‌ها به علامات طریقت توان کرد و مبتدی را بی‌ارشاد شیخ، به تمییز آن مشغول نتوان شد که مبادا شیطان از راه القا در نفس تصرف کند و نفس طفل‌صفت در دام غرور افتد و از سلوک بازماند. بر مرید واجب است هرچه بیند به حضرت شیخ عرضه می‌دارد تا شیخ تعبیر واقعات و تمییز مشاهدات بیان می‌فرماید (سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۰۳).

حال اگر جان و دل و نفس به‌تمامی از گناهان پاک شود و هرگونه پلیدی و پلشتی از مملکت جان سالک رخت بربندد در این هنگام نور نفس ظاهر می‌شود و این آغاز فروزندگی طریقت به دلیل ظهور مطلق نور است. لیکن به دلیل آنکه در پس ظهور هر نوری، رنگی ظاهر می‌شود و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

ازاین‌رو که این منزل نخستین منزل نوری است، رنگی که ظاهر می‌شود کبود خوش رنگ است: «بعد از این چون وجود ملطخ به لقمات حظوظی و ملوث به قاذورات معاصی به کل سوخته گشت و به سبب آتش ذکر فنا حاصل آمد نور نفس به ظهور آید و پردهٔ کبود خوش‌رنگ باشد» (سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۰۳).

سمنانی مستند به آثار دیگر خویش که افلاک هفت‌گانه را با اندام هفت‌گانه انسان پیوند داده و به‌تعبیری هفت مرحلهٔ نزول انسان از فلک الافلاک یا جان جهان تا عوالم اسفل را با عناوینی چون لطیفهٔ قالبیه، لطیفهٔ نفسیه، لطیفهٔ قلبیه، لطیفهٔ سریه، لطیفهٔ روحیه، لطیفهٔ خفیه و لطیفهٔ حقیقه با هفت پیامبر چون آدم، نوح، ابراهیم، موسی، داود، عیسی و پیامبر اسلام(ص) پیوند می‌دهد[۴] و سپس هفت رنگ را به عنوان عوامل تمییز این منازل وجود برمی‌شمرد که در آن رنگ لطیفهٔ قالبیه، سیاه و تاریک و لطیفهٔ نفسیه، آبی و لطیفهٔ قلبیه سرخ عقیق و لطیفهٔ سریه سبزی آمیخته با سفید و لطیفهٔ روحیه رنگی زرد و لطیفهٔ خفیه، سیاه روشن یا اسود نورانی و لطیفهٔ حقیقه محمدیه سبز درخشان است، در اینجا نیز منزل به منزل از الوان نوری مختلف متناسب با سطح معرفت سالک سخن می‌گوید.

به عنوان مثال در منزل بعد و هم‌زمان با طلوع نور دل، رنگ سرخ عقیقی ظاهر می‌شود: «بعد از آن نور دل طلوع کند و پردهٔ او سرخ عقیق‌رنگ باشد، سالک را از دیدن آن نور ذوقی عظیم به دل رسد و استقامتی در سلوک پدید آید» (سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۰۳).

پس آن‌گاه مقام کشف علم لدنی بر جان و دل سالک همراه با ظهور نور سبز است در پرده‌ای سفید: «بعد از آن نور سبز پرتو اندازد و پردهٔ او سفید باشد. و در این مقام علم لدنی کشف‌شدن گیرد (سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۰۳).

تا نفس از پا نیفتد و در قبال آن دل قوی نگردد نور روح انسی طلوع ننموده و رنگ زردِ به غایت روح نواز ظاهر نمی‌شود: «بعد از آن نور روح انسی اشراق کند و پردهٔ او زردیی به غایت خوشاینده بود، و از دیدن او نفس ضعیف و دل قوی گردد»(سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۰۳).

در منزل بعد با ادراک مقام فنا و حذف هرگونه فاصله میان محب و محبوب سیاهیِ ذات رخ می‌نمایاند که نور خفی روح القدس اشاره به آن است: «بعد از آن نور خفی که روح‌القدس اشارت بدو است در تجلی آید و پردهٔ او سیاه باشد، سیاهیی به غایت صافی و عظیم با هیبت. گاه باشد که

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

از دیدن این پردهٔ سیاه سالک فانی شود و رعشه بر وجود او افتد.» و این رنگ سیاه در قلمرو عرفان مقامی رفیع و بلندمرتبه دارد چنان که شبستری در *گلشن راز* آن را چنین توصیف می‌کند:

سیاهی گر ببینی نور ذات است — به تاریکی درون آب حیات است
سیه جز قابض نور بصر نیست — نظر بگذار کاینجای نظر نیست

(شبستری، ۱۳۷۱: ۱۲)

و لاهیجی در شرح همین بیت، سیاهی را چنین توصیف می‌کند:

سیاهی و تاریکی به یک معنی است؛ یعنی سیاهی که در مراتب مشاهدات ارباب کشف و شهود در دیدهٔ بصیرت او پیدا آمده و در درون آن تاریکی نور ذات که مقتضی فناست که آب حیات بقاء بالله است و خود موجب حیات سرمدی است، پنهان است (لاهیجی، ۱۳۸۷: ۸۴).

رؤیت واقعه‌ای توسط لاهیجی الوان نوری و نهایت سیاهی را چنین توصیف می‌کند:

دیدم که در عالم لطیف نورانی‌ام و کوه و صحرا تمام از الوان انوار است؛ از سرخی و زرد و سفید و کبود. و این فقیر، واله و از غایت ذوق و حضور، شیدا و بی‌خودم. به یک‌بار دیدم که همهٔ عالم را نور سیاه فروگرفت و آسمان و زمین و هوا و هرچه بود، تمام همین نور سیاه شد و این فقیر در آن نور سیاه، فانی مطلق و بی‌شعور شدم (لاهیجی، ۱۳۷۸: ۲۶).

در پایان نور مطلق ظاهر می‌شود که به‌تعبیر سمنانی صفت خاص حضرت حق است که در پرده‌ای سبزرنگ ظاهر می‌شود:

چون داد این مقام داده باشد، نور مطلق که صفت خاص حق است منزه از حلول و اتحاد، و مقدس از اتصال و انفصال متجلی شود و پردهٔ او سبز باشد. و آن سبزی علامت حیات شجرهٔ وجود باشد. و تجلی نور مطلق جز در بهشت ممکن نباشد. و آثاری که از آن تجلی به ظهور آید اول قیامت سالک باشد بعد از آن اقامت در برزخ، و انشقاق آسمان، و تبدیل زمین، و تسییر کوه‌ها، و انتثار ستارگان ثوابت، و تکویر آفتاب و ماه، و انکدار کواکب سیار، و بازداشت در عرصات، و بازخواستن حساب در ترازوگاه، و گذرانید بر صراط، و درآوردن در درکات، و برآوردن بر درجات (سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۰۴).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

سپس سمنانی از تجلی نور حق سخن می‌گوید که از تمامی جهات منزه و هیچ‌چیز مانند آن نیست و آن‌گاه برای روح، سَر، دل و نفس هرکدام نوری قائل می‌شود. به عنوان مثال نور روح از آفتاب عظیم‌تر است درحالی‌که نور سَر به زهره تشبیه می‌شود و نور دل به ماه و نور نفس به شفافیت آب. سالک در طی مسیر خود با گذشتن از عناصر مادی تن خویش و آن‌گاه که از ظلمات لقمات حظوظی پاک شد به رؤیت آتش‌های خوش‌رنگ صافیِ «سریع الحرکه فی الصعود» می‌پردازد و بسیاری نعمات و فیوضات دیگر. اما نکتهٔ حیرت‌انگیز در پایان *رساله نوریه* بحث در باب اصطلاحاتی غریب چون نورِ نار و نیز اصطلاح نور شیطان است:

ما خود سخنی در انوار می‌گفتیم ناگاه با این کوچه بیرون افتادیم چون بیان انوار خفی و روح و سرّ و دل و نفس کردیم و نور شیطان را یاد نکردیم، واجب نمود شرح نور نار و صفت او دادن، تا خلوتی را وهم نشود که هرچه صفت نوریت داشته باشد شیطان را در آن مدخل نباشد (سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۰۸).

این نکته بیانگر آن است که سمنانی برای شیطان نور قائل می‌شود، گرچه الوان این نور، سرخ و همراه با نقاطی چون خون سیاه بر روی این سرخی است، لیکن نفس کاربرد نور برای شیطان حیرت‌انگیز است. البته تکرار و تأکید می‌کنیم سمنانی چنان تصویری از نور شیطان ارائه می‌دهد که به‌تعبیر خود او، سبب منغص شدن دل و دشواری «ذکر» می‌شود. نفس کاربرد نور برای شیطان غیرقابل توجیه است مگر آنکه آن را از تلبیس ابلیس بدانیم که به صورت نور ظاهر می‌شود اما ماهیتی ناری دارد (به‌ویژه که در قرآن ابلیس خود اشاره به این ماهیت ناری خویش دارد: «خَلَقْتَنِی مِن نّارٍ» (اعراف: ۱۲). سیاق متن نیز این معنا را می‌رساند:

پس باید دانست که نور شیطان در بدایت که تجلی کند چون لعبتی باشد از آتشی بدرنگ، و پرده او را بر زمین بیند و همه بساط به رنگ سرخ نیز گردد، نقطی چون خون سیاه بر روی آن سرخی ظاهر شده، و دل از دیدن آن منغص شود و ذکر به دشواری تواند گفت و همه اعضایش متألم گردد، چنان‌که گویی او را کوفته‌اند در این وقت. چون از راه ارادت کامل یاد شیخ کند و به ذکر مشغول شود آن لعبت بر زمین فرو شود و آن پرده بدرنگ ناچیز شود و خفتی در وجود سالک پدید آید و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

ذکر صافی بر زبان او جاری شود و آتش ذکر متصاعد گردد وقتی خوش مصفا و عیشی مهنا در ذکر روی نماید (سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۰۸).

سمنانی در پایان *رساله نوریه* متذکر می‌شود ممکن است سالک مبتدی در خلوت خود شاهد اختلاط الوان و انوار شود که خود عامل قوت آتش ذکر باشد؛ قوتی که سبب ظهور دایره‌ای مقابل سالک می‌شود که از آن الوان رنگارنگ بیرون می‌آید: «همچون چشمه‌ای که آب از او بیرون می‌جهد [و] این علامت تبدیل صفت نفس اماره و لوامه باشد» (سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۱۰). دایره‌ای رنگین که می‌توانست منبع الهام سید حیدر آملی در ترسیم دوائر و جداول رنگی در آثارش باشد.[۵]

ج: تمایز رنگ‌های نوری و ناری و تأثیر آن در نگارگری ایرانی ـ اسلامی

حال پرسش این است آیا تبیین دقیق نور و نار در قرآن و عرفان می‌توانست عامل تمییز جلوه‌های نوری و ناری در نگارگری اسلامی شود؟ آیا می‌توان با تأمل در این معنا به چنین فرضیه‌ای رسید که نگارگری ایرانی در کاربرد نور و نار از رنگ‌های درخشنده، شفاف، براق، سیال، مواج و جاری (همچون خیال) برای جلوه‌گری نور و از رنگ‌های غلیظ و شدید (همچون صفاتی که سمنانی برای نور تلبیسی شیطان برشمرد) برای بیان جلوه‌های ناری (از نوع دوزخی و شیطانی آن) استفاده کرده باشد؟ به‌عنوان مثال رنگ قرمز تند تن اجنه در جنگ با امیرالمؤمنین علی(ع) در احسن الکبار (تصویر ۱).

حقیقت این است که سیر نگارگری ایرانی- اسلامی به تمامی این معنا را نشان می‌دهد لیک درعین‌حال پرسش مهمی را نیز دربرابر چشمانمان قرار می‌دهد: اگر آتش صفت ناری دارد (و نه نوری) چرا در برخی از مکاتب نگارگری ایرانی آتشی از سر انبیا و اولیا زبانه می‌کشد که نشان‌دهندهٔ تقدس و روحانیت آسمانی و ملکوتی آنان است؟ چرا در این آثار آتش برخلاف وجه عرفانی و قرآنی خود ظاهر شده و صفتی کاملاً روحانی و نورانی یافته است؟ نمونه‌هایی از این آثار را در پایان مقاله آورده‌ایم. به عنوان مثال تصویری از معراج پیامبر(ص) که در *خمسه نظامی* مصور شده به سال ۹۵۶ ق موجود است و هنرمند آن ناشناس است (تصویر ۲).

تأمل در این آثار و دیگر آثاری که آتش نماد روحانیت و نورانیت انبیا و اولیاست، نشان می‌دهد آتش این آثار، رنگی سرخ و متمایل به سیاه ندارد (چنانکه سمنانی اشاره کرده بود و نیز تصویر۱ که رسماً شیاطین را به نمایش می‌گذارد) بلکه کاملاً طلایی و شفاف است. در اینجا آتش،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

رنگ خود را از صورت طبیعی‌اش در جهان ماده دریافت نمی‌کند بلکه وامدار عالم بالا و حضرت معنا و کالبدی است که نور حق در آن جلوه می‌کند. رنگ زردِ زرین هویتی قرآنی[۶] و لاجرم مثالی و ملکوتی دارد بنابراین می‌تواند ممّثل و مصوّر انبیا و اولیایی شود که به تمامی جلوه نورند ضمن اینکه در نزد عرفای مسلمان طلا نور جامد محسوب می‌شد و همین نیز مبنای کاربرد آن در تذهیب و معماری اسلامی بود. پس همچنان این «معنا» بود که در بازتاب الوان نوری و ناری، در نگارگری ظهوری تعیین کننده و آشکار داشت.

نتیجه:

قرائن و شواهدی که تنها نمونه‌هایی از آن‌ها بیان گردید، نشان می‌دهد نگارگران مسلمان مبتنی بر منابع و متون دینی و عرفانی و نیز با توجه به اینکه مضامین دینی، عرفانی و حماسی را برای تصویرگری خود برمی‌گزیدند، در فرم و ساختار به تعمق و تحقیق در باب معانی پرداخته و سعی کامل داشتند فرم را به‌تبع معنا به‌کار گیرند. در این میان تأکید وسیع قرآن، روایات و متون عرفانی بر رنگ و ماهیت آن و نیز قدرت شگرفش در تجلی و تلألؤ گونه‌گون معانی (به‌ویژه با تمایز میان نور و نار و جلوه‌های رنگی آن‌ها) حجت بیّن و روشن هنرمندان مسلمان بر انتخاب آگاهانه و هوشمندانه رنگ‌ها در نگارگری‌های آفریده خویش بود. هوش‌ربایی حیرت‌انگیز رنگ‌ها و گاه واقع‌گریزی آن‌ها که یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های هنری نگارگری‌های ایرانی ـ اسلامی است در کنار تأملات قرآنی و عرفانی به وضوح این ادعا را اثبات می‌نماید.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

پی‌نوشت‌ها:

۱. فردگرایی (individualism) را می‌توان جهان‌بینی‌ای تصور کرد که فرد در مرکز آن قرار دارد. اهدافِ فردی، ویژگی‌های منحصر به فرد، فرمان راندن بر خویشتن، کنترلِ شخصی و بی‌تفاوتی به مسائلِ پیرامون از خصوصیاتِ این نوع جهان‌بینی است.

۲. از برای خداوند متعال هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است که اگر آن حجاب‌ها برطرف شود چشم هر بیننده می‌سوزد.

۳. «و من شرف النّار کونها اعلی حرکة و اتمّ حرارة و اقرب الی طبیعة الحیاة، و به یستعان فی الظّلمات و هو اتمّ قهراً و اشبه بالمبادی، لنوریّته، و هو اخو النّور الاسفهبد الانسیّ و بهما یتمّ الخلافتان، صغری و کبری، فلذلک امر الفرس بالتّوجّه الیه فی ما مضی من الزّمان. و الانوار کلّها واجبة التّعظیم شرعا من نور الانوار» (سهروردی، ۱۳۷۵: ۱۹۷).

۴. رک: بلخاری، حسن. (۱۳۹۰)، *مبانی عرفانی هنر و معماری اسلامی*، چاپ دوم، نشر سوره مهر.

۵. در این باب رجوع کنید به مقاله «تمثیل ظهور حق در مظاهر عددی و هندسی به روایت سیدحیدر آملی و تأثیر احتمالی آن بر هنر آئینه‌کاری ایرانی»، حسن بلخاری قهی، نشریه *صفه*، شماره ۶۱، تابستان ۱۳۹۲.

۶. «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاء فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِینَ» (بقره: ۶۹)؛ گفتند برای ما پروردگارت را بخوان تا بگوید که رنگ آن چیست؟ گفت: می‌گوید: گاوی است به زرد تند که رنگش بینندگان را شادمان می‌سازد».

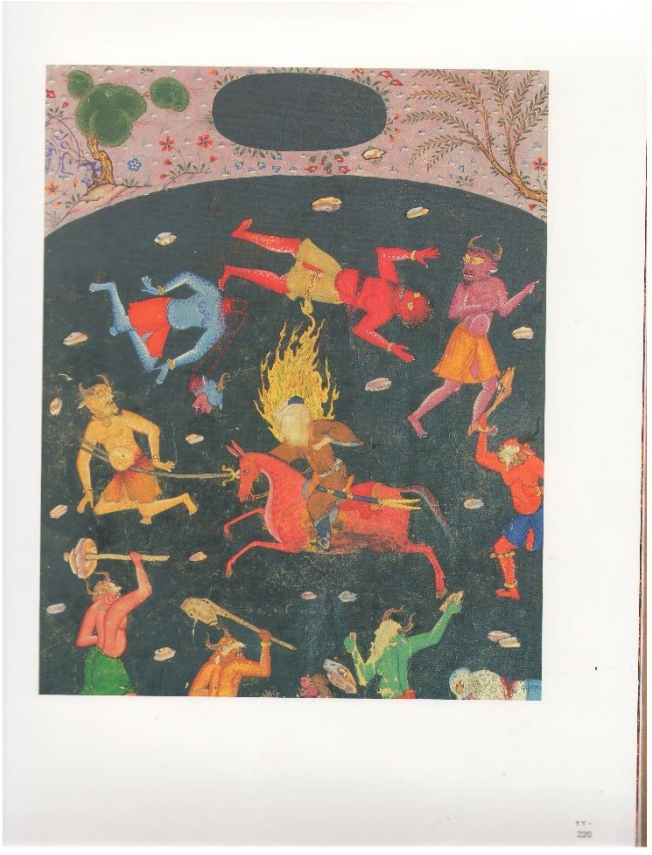
کتاب‌نامه:

- قرآن مجید، (۱۳۷۴)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ دهم، تهران: سروش.
- *کتاب مقدس*، عهد عتیق، چاپ انجمن کلیمیان ایران.
- *شاهکارهای نگارگری ایران*، (۱۳۸۴)، تهران: موزه هنرهای معاصر ایران.
- بلخاری قهی، حسن. (۱۳۹۰)، *مبانی عرفانی هنر و معماری اسلامی*، چاپ دوم، تهران: سوره مهر.
- ـــــــــــــ. (۱۳۹۲)، «تمثیل ظهور حق در مظاهر عددی و هندسی به روایت سید حیدر آملی و تأثیر احتمالی آن بر هنر آئینه‌کاری ایرانی»، نشریه *صفه*، سال ۲۳، شماره ۶۱، تابستان ۱۳۹۲: ۱۹-۵.
- سمنانی، علاءالدوله. (۱۳۸۳)، *مصنفات فارسی*، به اهتمام نجیب مایل هروی، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

- سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۷۵)، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تصحیح و مقدمه هانری کربن و حسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شبستری، شیخ محمود. (۱۳۷۱)، *گلشن راز*، چاپ دوم، تهران: اشراقیه.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۶۶)، *تفسیر المیزان*، ترجمه گروهی از اندیشمندان، دوره بیست جلدی، تهران: رجا.
- لاهیجی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۸)، *شرح گلشن راز*، تصحیح برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: زوار.
- هروی، محمد شریف نظام‌الدین احمد. (۱۳۶۳)، *رساله انواریه (ترجمه و شرح حکمة الاشراق سهروردی)*، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]



تصویر۱: مسخر نمودن اجنه توسط امیرالمؤمنین علی(ع)، هنرمند نامعلوم، احسن الکبار، ۹۸۸ ق.
مأخذ: *شاهکارهای نگارگری ایران*.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]



تصویر ۲

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]